۳۰دی آخرین مهلت پرداخت جرایم رانندگی



محمدحسن ابراهیم‌پور، رئیس مرکز اجراییات پلیس راهور ناجا گفت: رانندگان فقط تا ۳۰دی مهلت دارند جریمه‌های معوقه خود را پرداخت و از طرح بخشودگی جرایم دیرکرد استفاده کنند. وی توضیح داد: رانندگان برای بهره‌مندی از این بخشودگی باید اصل جریمه خود را تا پیش از پایان دی پرداخت کنند، درغیر این صورت دو برابر شدن جرایم به قوت خود باقی خواهد بود. /پلیس راهور ناجا

زمستان پربارشی در راه است

صادق ضیائیان، رئیس مرکز ملی پیش‌بینی سازمان هواشناسی گفت: نقشه‌ها نشان می‌دهند زمستانی خوب و طبیعی به لحاظ بارندگی خواهیم داشت. وی با بیان این که در دو هفته آینده انتظار بارش‌های حجیمی را نخواهیم داشت، افزود: فعلا نقشه‌ها نشان می‌دهد زمستان خوبی را پیش رو خواهیم داشت و اغلب دورپیوندها و نقشه‌هایی که در دست داریم نشان می‌دهند زمستان حداقل نرمالی را از لحاظ بارندگی تجربه خواهیم کرد. /جام جم دیلی

ساعات پایانی شب بهترین زمان برای معدوم کردن غیرقانونی پسماندهایی است که دیگر قابلیت استفاده ندارند / عکس: چاوش هماوندی - جام جم

گزارشی از یک شب همراهی با گشت اداره محیط زیست شهرری در اطراف تهران
که به محلی برای آتش زدن زباله‌ها تبدیل شده است

معمای پسماندسوزی‌های سازمان‌یافته





مریم خباز
جامعه

تهران داشت خفه می‌شد، روی سرش انگار پتویی سیاه کشیده بودند و زیر این پتو آتشی می‌سوزاندند که دودش پف می‌شد توی چشم‌هایش و موذیانه کش می‌آمد سمت ریه‌ها.

حسن‌آباد هم داشت خفه می‌شد، مثل کهریزک، مثل فشافویه، مثل شهرری، مثل قرچک و اسلامشهر، مثل تک‌تک شهرهای استان تهران که بوی دود می‌دادند و نفس‌شان بالا نمی‌آمد. هوا وارونه شده بود، تهران هفته‌ها بود که به خودش باران ندیده بود، این شهر شده بود مثل لوله بخاری پاک‌کن‌های کارتونی، یک پایتخت با سر و صورت سیاه که دَمش آلودگی بود و بازدمش آلودگی. شبی که ما از تهران بیرون زدیم و پایتخت و میلیون‌ها نفر را زیر آن پتوی آلوده تنها گذاشتیم و به سمت حسن‌آباد فشافویه راندیم، آسمان مسیر هم تیره بود، یک آسمان خاکستری با افقی نه چندان شفاف. آلودگی انگار با ما داشت سفر می‌کرد، از عوارضی و پلیس راه می‌گذشت، شهرآفتاب را پشت سر می‌گذاشت، به آرادکوه نزدیک می‌شد و از فرودگاه امام عبور می‌کرد و از زیرگذری که سواره‌ها را از اتوبان تهران-قم جدا می‌کرد، می‌پیچید سمت شهرحسن‌آباد و پا به پای ما در بلوار امام خمینی می‌راند و مثل ما ترمز می‌کرد مقابل ساختمان بخشداری.

شاخص آلودگی هوا در ایستگاه فرمانداری ری چند دقیقه بعد از ورود ما ۱۵۲ بود، یک عدد کثیف که در محدوده ناسالم قرار داشت؛ عددی که می‌گفت ما باید بنشینیم در خانه‌هایمان و از این سم نامرئی که در هوا می‌چرخد، دوری کنیم. مقصد اما بیابان‌های حسن‌آباد بود، زمین‌هایی بی‌انتها در جنوب استان تهران که بهشت متخلفان زیست‌محیطی است. اینجا هم آلودگی کلاه سر شهر گذاشته بود و آسمان جلا نداشت و هوا بوی دود می‌داد اما نه فقط بوی دود اگزوز هزاران خودرویی که نو یا قراضه می‌رفتند و می‌آمدند و سوخت می‌سوزاندند بلکه دودی که عده‌ای آدم شرور و سودجو به پا می‌کنند و عین خیال‌شان هم نیست که چه به سر مردم و سلامتی‌شان می‌آید. ما دنبال پسماندسوزها آمده بودیم، آدم‌هایی که معمولا به چنگ گشت‌های زیست‌محیطی نمی‌افتند و اگر هم بیفتند مجازات سختی در انتظارشان نیست.

ما آمده بودیم دنبال آتش‌های بزرگی که اینها به پا می‌کنند و درآمدی که از لابه‌لای خاکسترها بیرون می‌کشند و بعد هم به ریش طبیعت می‌خندند. ما در دل شب زده بودیم به دل روز خلافکارها، کسانی که روزشان از شب شروع می‌شود و کسب و کارشان با طلوع ستاره‌ها رونق می‌گیرد.

معتاد و لاستیکش

رونیز استارت می‌زند و آهسته در بلوار جلو می‌رود؛ نور کم است و آسمان سرمه‌ای‌رنگ؛ از آن آسمان‌ها که آخر شب‌ها وهم انگیزند و هول به دل آدم‌ها می‌اندازند. آهسته می‌رانیم، جاده آسفالته که تمام می‌شود و جاده خاکی و قلوه‌سنگ‌هایش که آغوش باز می‌کند، آهسته‌تر هم پیش می‌رویم. در دل تاریکی ماییم و دو طرف بیابان و خانه‌هایی که مثل یک هلال از راه دور احاطه‌مان کرده‌اند و چراغ‌هایشان مشغول چشمک زدن‌اند.

جیک از جنبنده‌ای بلند نمی‌شود و لوکیشنی ترسناک ما را می‌بلعد. چشم‌مان برای پیدا کردن شعله‌ای دودو می‌زند و لای تاریکی، اخگری را می‌جوید. در بیابان اما خبری نیست؛ جایی که تقریبا هر شب خبرهایی بود و می‌شد در آن لاستیک سوزها را شمرد، فقط سکوت است و سکوت. راهنمایمان حسن طباطبایی، معاون اداره محیط‌زیست شهرستان ری معتقد است وقتی چند روزی گشت‌ها به نقطه‌ای سرکشی می‌کنند، خلافکارها بساط‌شان را از آنجا جمع می‌کنند و به نقطه دیگری می‌روند؛ شاید هم چون ساعت گشت‌زنی‌ها دست‌شان می‌آید کار را دیرتر شروع می‌کنند تا مزاحمی نداشته باشند.

فعلا دستمان خالی است و داریم برمی‌گردیم. رونیز حالا برعکس می‌راند و از دل تاریکی می‌زند بیرون و می‌آید سمت روشنایی. زیر نور چراغ‌های شهر، مردم حسن‌آباد هنوز تک و توک در خیابان‌ها دیده می‌شوند و برخی مغازه‌ها همچنان بازند.

روشنایی مغازه‌ها که تمام می‌شود، تاریکی باز دهان باز می‌کند و بیابان می‌افتد در دو سمت جاده. می‌رانیم و چشم‌مان دوباره دودو می‌زند که آتشی و اخگری ببیند. زیر یک درخت لاغر و بی‌برگ انگار شکار را یافته‌ایم. رونیز می‌ایستد، تصویر هم شفاف می‌شود و مردی نحیف و گوژپشت که دو زانو را بغل گرفته و به لاستیکی مشتعل چشم دوخته نمایان می‌شود. طباطبایی معتقد است او یکی از ده‌ها مصرف‌کننده مواد مخدر است که در حسن‌آباد لاستیک می‌سوزانند، هم کنار آتشش گرم می‌شوند و هم وقتی لاستیک کاملا سوخت، سیم‌های آن را جمع می‌کنند و می‌فروشند.

جدول سیمانی که جاده را از بیابان جدا کرده، نمی‌گذارد جلوتر برویم و صاحب بساط آتش را از نزدیک ببینیم. نزدیک هم اگر برویم تنها کار ریختن یک سطل آب روی لاستیک یا پاشیدن چند بیل خاک روی آن است که راهنمایمان می‌گوید فایده‌ای ندارد چون ما که از محل دور شویم آتش دوباره به جان لاستیک می‌افتد و تا سیم‌ها از دل آن بیرون نیایند این داستان تمام نمی‌شود. دود لاستیک سیاه است، یک جور سیاه که در سیاهی بیابان دیده می‌شود. این دود پر از گازهای سمی است، مملو از اکسیدهای گوگرد، نیتروژن، کربن و هیدروکربن‌های فرار و آروماتیک، معجونی مرگ‌آور که می‌گویند مسبب بیماری‌های شدید تنفسی است. مرد نحیف و قوزی اما بعید است به این چیزها فکر کند. او کلاه بافتنی را تا روی ابرو پایین کشیده و زل زده است به شعله قرمز آتش. او حتما به سیم‌های درون لاستیک فکر می‌کند. به سیمی که مظنه قیمت امروزش در بازار حداقل کیلویی ۳۰ هزار تومان است و وقتی ضرب در دو کیلو مفتولی شود که از هر لاستیک بیرون کشیده می‌شود خرج یک روز مواد یک معتاد را می‌دهد.

اما طباطبایی از بساط کوچک یک نفر چندان وحشتی ندارد و نگاهش به لاستیک‌های فرسوده‌ای است که مثل تپه‌هایی مرتفع اینجا و آنجا روی هم چیده می‌شوند و در شعله‌هایی جهنمی می‌سوزند، درحالی‌که گروه‌هایی بزرگ‌تر از گروه معتادان پشت آنها ایستاده‌اند. او از یک خاور حرف می‌زند که مدتی قبل صدها لاستیک کهنه را در زمین‌های اطراف حسن‌آباد خالی کرد و صاحبان بار آن را آتش زدند، آتشی که دود قیرمانندش زمین و زمان را سیاه و بدبو کرده بود و اگر کسی خوب گوش می‌داد صدای خاکی را که زیر آتش می‌سوخت و هوایی را که بالای آتش آلوده می‌شد، می‌شنید.

آتش‌بازی پای دکل

در عمق تاریکی شب، در نقاطی که شعاع نور لامپ‌های حاشیه بزرگراه به آنها نمی‌رسد، چشم‌های ما دنبال متخلفان می‌گردد. کسی اما نیست و هرچه هست سکوت محض زمین‌های مرتعی جنوب تهران است. رونیز در مسیر گردنه حسن‌آباد می‌راند و سمت جایی می‌رود که سال‌هاست نخاله‌های ساختمانی و صنعتی تا خرخره‌اش بالا آمده است. دو طرف جاده پر است از پسماندها و ضایعات ساخت‌وساز، پر ازگلوله‌های شکسته گچ و سیمان، آجرهای خردشده و انبوهی از خاک که مثل موهای ژولیده یک مجنون اینجا و آنجا پخش شده است. راهنمای ما چیزی دیده است. چشم‌های او از ورای تاریکی، ستونی از دود را تشخیص داده که چشم‌های نابلد آن را نمی‌بیند. انگشت اشاره او به سمت چپ اشاره دارد و چشم‌های ما کج شده است به سمت چپ. چشم ما هم بلد کار می‌شود و ستون دود را می‌بیند که مثل قیر آسمان را پوشانده. انگار لوبیای سحرآمیزی است که از زمین بلند شده و تا بالای ابرها پیش رفته تا غولی که آن بالاست کاسه‌ای پر از آب چرک را بپاشد در هوا.

سریع می‌رانیم به آن سمت. از تپه‌چاله‌ها می‌گذریم و مثل کودک خوابیده در ننو تاب می‌خوریم. بعد هم مثل تیر شلیک می‌شویم وسط بیابان و ترمز می‌زنیم کنار دکل‌های غول‌پیکر برق. آتش به غایت مهیب است و پلاستیک‌هایی که در حال سوختن هستند معلوم است که تازه آتش گرفته‌اند. کسی که گازوئیل و نفت را روی پسماندها ریخته و کبریت یا فندک را کشیده و آتش را به پا کرده اما اینجا نیست، چه می‌دانیم؛ یا گریخته یا همان نزدیکی‌ها پشت پرده تاریکی مخفی شده است.

هوا سرد است و شب آذرماهی حسن‌آباد دست‌ها را کرخت کرده اما گرمای آتش بزرگی که دودی سیاه به رنگ زغال دارد کرختی دست‌ها و صورت‌ها را از بین می‌برد. این گرما ولی به سیم‌های برق فشارقوی که شعله‌ها زیرش دیوانه‌وار به سمت آسمان می‌روند نیز می‌پاشد و وحشت آب شدن کابل‌ها و یک آتش‌سوزی مهیب را جان می‌دهد.

آتش لحظه به لحظه جسورتر می‌شود و مثل ظرفی که درونش تخمه یا ذرت بو می‌دهند از آن صداهای هولناک به گوش می‌رسد، پسماندهایی که می‌سوزند و معلوم نیست چه هستند نیز مثل فشفشه‌هایی که در آتش‌بازی‌ها می‌ترکند و در فضا نورافشانی می‌کنند، از دل شعله‌ها بیرون می‌جهند.

معاون محیط‌زیست شهرری دست به دامان آتش‌نشانی شده است و تا آنها برسند، می‌رود سراغ خاطرات صدها پسماندسوزی مثل این‌که در گردنه حسن‌آباد و ده‌ها مکان مثل آن به دست افراد سودجو یا ناآگاه ترتیب داده می‌شود و خروارخروار آلودگی را به خورد هوایی می‌دهد که مقصد آن جایی جز ریه‌های مردمی نیست که هیچ سودی از این پسماندسوزی‌ها نمی‌برند.

طباطبایی یاد یکی از پسماندسوزی‌ها در اراضی جنوبی دوتویه افتاده، یاد نیسانی که بیش از حد ظرفیتش سیم بار زده بود و راننده‌اش با فرغون در فاصله‌های دومتری این سیم‌ها را خالی می‌کرد و سپس آتش به جان‌شان می‌انداخت و روکش سیم‌ها که می‌سوخت، مس‌ها و آلومینیوم‌های جامانده را دوباره بار می‌زد. او می‌گوید سیم‌سوزهایی که به اراضی دوتویه می‌آیند باندی عمل می‌کنند و رفتاری خشن دارند. برای همین گشت‌های محیط‌زیست با نیروهای پلیس همراه می‌شوند تا اگر لازم باشد در پناه اسلحه، اعمال قانون کنند.

ماشین آتش‌نشانی که از راه می‌رسد حرف‌ها همین‌جا قطع می‌شود و دو آتش‌نشان، آب پرزور را می‌پاشند روی آتش. شعله‌ها که خیس شده‌اند دود سفید پس می‌دهند و دودها مثل پنبه‌های پف‌کرده رقص‌کنان دنبال دود سیاه به سمت آسمان می‌روند.

آتش حالا مرده است و پسماندها مثل جنازه‌ای سوخته وسط بیابان افتاده‌اند. دود سیاه سمی اما هنوز در هوا می‌چرخد و شبیه کلاه یک قارچ روی سر حسن‌آباد خودنمایی می‌کند. باد اما این کلاه را حرکت می‌دهد و شبیه بادکنکی می‌کند که کودکی گوشه آن را به قصد ترکیدن کشیده است. دود سیاه مثل ارباب تاریکی، با شنل بلندش دارد به سمت چپ می‌رود؛ خدای من! سمت چپ کهریزک است، جنوب تهران، شهری که زیر بار آلودگی هوا دارد خفه می‌شود و تحمل یک مثقال آلودگی اضافه را ندارد.

داریم خفه می‌شویم

پشت سرماشین آتش‌نشانی راه افتاده و چراغ‌های قرمز آن را راهنما کرده‌ایم. ما روی زمین ناصاف بیابان‌های عریان حسن‌آباد که پسماندسوزی‌ها آن را سیاه و خالی از گیاه کرده است دوباره مثل کودک خوابیده در ننو تکان‌تکان می‌خوریم و پیش می‌رویم.

چیزی اما به سنگینی مشت می‌خورد توی صورتمان، چشم‌مان می‌سوزد و گلویمان خشک می‌شود. جلوتر که می‌رویم انگار کسی چنگ انداخته و گلو را فشار می‌دهد و بویی به غایت تند و زننده را در بینی‌مان فرو می‌برد. شیشه‌های ماشین بالا می‌رود و بوهای نامرئی می‌مانند آن پشت، ولی گازهایی که داخل شده است دردی مرموز را در عمق پیشانی و شقیقه‌ها به غلیان می‌آورد. طباطبایی می‌گوید آنجا، پشت آن چهاردیواری آجری دارند پلاستیک‌های بی‌مصرف و غیرقابل بازیافت را می‌سوزانند و بویی که در فضا پیچیده، مرکاپتان است. اینجا دیگر نمی‌شود ماند. سردرد، امان‌مان را بریده است و گازهای مرموز به ریه‌هایمان حمله‌ور شده‌اند. اینجا بیش از هر چیز به اکسیژن نیاز است.

این قصه تلخ هر شب در حسن‌آباد و در پهنه وسیع شهرستان ری تکرار می‌شود و گشت‌های محیط‌زیست که تعدادشان به انگشت‌های یک دست هم نمی‌رسد و تجهیزات مقابله‌ای‌شان چیزی بیشتر از چند عدد بیل نیست، فقط می‌توانند برخی از این آتش‌ها را خاموش کنند. نبرد آنها با پسماندسوزی اما مثل درافتادن مورچه با فیل یا درگیر شدن لی‌لی‌پوتی‌ها با گالیور است. به همان اندازه کاریکاتوری و خنده‌دار، البته خنده‌ای تلخ که از گریه غم‌انگیزتر است.

پسماندسوزی از کجا آب می‌خورد؟

هیچ آمار دقیقی در دست نیست که نشان دهد سالانه چه میزان زباله در استان تهران به‌ویژه در جنوب و جنوب شرق و غرب آن که بهشت پسماندسوزهاست، به آتش کشیده می‌شود. ولی این پسماندسوزی‌ها به اندازه‌ای است که به خاطرش خیلی‌ها مواخذه شوند.

حسن طباطبایی، معاون اداره محیط‌زیست شهرری به ماده ۷ قانون مدیریت پسماند اشاره می‌کند و می‌گوید مدیریت پسماند در شهرها و حریم آنها به عهده شهرداری‌ها، در روستاها به عهده دهیاری‌ها و در حد فاصل شهرها و روستاها به عهده بخشداری‌هاست که در این بخش خوب عمل نمی‌شود.

زهره عبادتی، معاون محیط‌زیست استان تهران اما در گفت‌وگو با جام جم این خوب عمل نکردن را بهتر می‌شکافد و می‌گوید: هیچ‌گاه داخل شهرها یا روستاها پسماندسوزی اتفاق نمی‌افتد. اما در بخش‌ها همواره این مشکل وجود دارد چون بخشداری‌ها عمدتا به مدیریت اجرایی پسماند ورود نمی‌کنند و درنتیجه کارگاه‌های غیرمجاز و پرتعداد بازیافت و تفکیک زباله اقدام به سوزاندن پسماندها می‌کنند. از سوی دیگر، چون مدیران اجرایی نه در مناطق گشتزنی می‌کنند و نه نظارتی برعملکرد متخلفان یا معرفی آنها به مراجع قضایی دارند، پسماندسوزها در حریم شهرها و بخش‌ها آزادانه دست به هرکاری می‌زنند.

البته طباطبایی اشاره‌ای هم به نقش مجتمع آرادکوه در شکل‌گیری معضل پسماندسوزی در استان تهران دارد؛ اشاره‌ای که در ذهن شنونده از آرادکوه یک منبع تغذیه برای پسماندسوزها می‌سازد. زهره عبادتی اما راحت‌تر و بی‌دغدغه‌تر درباره نقش آرادکوه حرف می‌زند، به‌ویژه این که مشکلات زیست‌محیطی ناشی از پسماندسوزی در شهرستان ری را مستقیم ناشی از وجود مجتمع آرادکوه می‌داند. او می‌گوید: پسماندهای خشکی که از سطل‌های زباله مناطق ۲۲گانه شهر تهران توسط پیمانکاران جمع و به آرادکوه منتقل می‌شود. به این دلیل که شهرداری تهران برنامه مدیریتی منسجمی ندارد، راهی روستاهای شهرستان ری می‌شود و ازکارگاه‌های غیراصولی تفکیک و بازیافت زباله سر در می‌آورد که درنهایت نیز اضافات غیرقابل استفاده آن سوزانده می‌شود.



همدستی قانون با متخلفان

پسماندسوزها معمولا نامرئی‌اند. آنها همچون اشباح سرگردان در اراضی دور از چشم و صعب‌العبور می‌گردند و هرجا که راه دستشان باشد، زباله‌ها را خالی می‌کنند و با یک جرقه آتش به حکایت‌شان پایان می‌دهند و بعد هم فرار. گرچه پایان داستان به زعم آنها البته آغاز داستان تولید گازهای خطرناکی همچون دی‌اکسین و ذرات معلق منوکسیدکربن و حجم وسیعی از دی‌اکسید نیتروژن و گوگرد است ولی قانون به قدری با ملایمت با این افراد برخورد می‌کند که نه حالا و نه هیچ‌وقت دیگر متنبه نمی‌شوند.

البته از آنجا که بیشتر پسماندسوزها به چنگ قانون نمی‌افتند، حرف زدن از متنبه شدن آنها خنده‌دار به نظر می‌رسد، هرچند اگر به چنگ قانون هم بیفتند باز حکایتی خنده‌دار آغاز می‌شود. حسن طباطبایی برایمان تعریف می‌کند در یکی از گشت‌ها، دو پسماندسوز را سر صحنه جرم غافلگیر کردند و بعد از تهیه عکس و فیلم از آنها، پرونده‌شان را به دادگاه ارجاع دادند ولی قاضی اصرار داشت محیط‌زیستی‌ها برای حادثه‌ای که در دل بیابان و در ساعت ۲ نیمه‌شب روی داده، شاهد بیاورند. سرانجام این پرونده نیز جریمه‌ای حداقلی به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان بود. زهره عبادتی، معاون محیط‌زیست استان تهران نیز از وضعیت مجازات‌ها در پرونده پسماندسوزی‌ها گله دارد. او می‌گوید: براساس ماده ۱۶ قانون مدیریت پسماند، جریمه پسماندسوزی از ۵ هزار تا ۱۰ میلیون تومان در نظر گرفته شده که درصورت تکرار جرم، این مبالغ دو برابر می‌شود که واضح است حتی اگر جریمه‌ها دو برابر هم شود بازدارندگی لازم را ندارند. این درحالی است که به گفته او گشت‌های محیط‌زیست در دادگاه باید ثابت کنند خودرویی که توقیف شده همان است که پسماندها را تخلیه کرده و افراد همان‌هایی هستند که پسماندها را سوزانده‌اند و چون این فرآیند بسیار پیچیده می‌شود، معمولا اشد مجازات برای متخلفان در نظر گرفته نمی‌شود. این تعارف‌ها و بازگذاشتن دست متخلفان است که سلامت آب و هوا و خاک را در جنوب استان تهران به مخاطره انداخته و سموم حاصل از پسماندسوزی را که گفته می‌شود باعث آسیب به سیستم ایمنی، بروز سرطان و به هم ریختگی هورمون‌ها می‌شود به مردم این استان تحمیل کرده است.

بی دلیل نیست که پروفسور کریستین کخ، مخترع فناوری تبدیل‌کننده زباله به انرژی که رویای زندگی بدون پسماندسوزی دارد، معتقد است وقتی پسماندها به‌ویژه پلاستیک سوخته می‌شود، مثل این است که قتل عامی روی می‌دهد یا این که در یک خیابان شلوغ، کسی پایش را روی پدال گاز خودرو فشار می‌دهد و با سرعت از روی مردم عبور می‌کند.